

فرهنگ و دموکراسی در شرق آسیا

می‌شوند. همین امر خود نشان می‌دهد بحث در خصوص فرهنگ و ارزش‌ها و رابطه آن با نهادهای اجتماعی چنانچه تابع شرایط زمانی شود، بررسی همه جانبه و فراگیری نخواهد شد.

این نکته را در بررسی ارزش‌ها و اصول اجتماعی هرگز نباید از نظر دور داشت، به همین دلیل که آنچه امروز در خصوص نظام‌های سیاسی و اقتصادی و یا دولت توسعه گفته می‌شود، نکاتی بسیار جدید و بی‌سابقه است، قطعاً این روند در همین نقطه متوقف نمی‌شود و در آینده نیز با مفاهیم جدیدی روبه‌رو خواهیم شد. قطعاً نباید تصور کرد که اقتصاد نوحاسته جهانی و نیروهایی که طبیعتاً بر آن اثر می‌گذارند و آن را هدایت می‌کنند به همین تغییرات امروزی بسنده می‌کنند، اصول

در سال‌های اخیر این سؤال مطرح شده است که آیا واقعاً ارزش‌ها و فرهنگ آسیایی با ساختار حکومتی دموکراتیک سازگارند؟ این پرسشی است که پاسخ گفتن آن به مطالعات پایه‌ای در تاریخ منطقه و ریشه‌های تاریخی اصول و ارزش‌ها نیاز دارد و البته این بازنگری و بررسی ریشه‌های تاریخی اصول و ارزش‌ها برای کسانی که خود بخشی از یک نظام ارزشی هستند، بسیار دشوار است. زیرا جدا کردن ریشه‌ها و بنیان‌های فرهنگی و ارزشی از پیرایه‌های آن‌ها کار آسانی نیست.

در گذشته ارزش‌های آسیایی عامل بسیاری از موفقیت‌های اقتصادی شرق آسیا شناخته می‌شد و چند سال بعد با شکست آن موفقیت‌های پی‌درپی، همان ارزش‌ها و اصول عوامل بروز بحران و تعمیق آن معرفی

و مبانی جدیدی در راهند و لذا در ارزیابی‌ها نباید هر زمان واقعیت‌های موجود را تثبیت شده در نظر گرفت و بلافاصله نتیجه گرفت. دست‌کم گرفتن بسیاری از ویژگی‌ها و خصوصیات انسانی نیز احساسات مذهبی، جدیت در آموزش و کار و احترام به بزرگ‌تر بسیاری از مشکلات بررسی‌ها و مطالعات را موجب می‌شود. اگر چه بین فرهنگ و نهادهای اجتماعی از یک سو و ارزش‌های اجتماعی از سوی دیگر ارتباطی تنگاتنگ وجود دارد، اما تفکیک آن‌ها از یکدیگر ضروری است. مرز بین ارزش و فرهنگ در واقع مرز بین حقیقت و واقعیت است. ارزش، آرمان‌ها را شامل می‌شود و فرهنگ، آیین‌ها و رفتارهاست.

ارزش‌های دموکراتیک

بلافاصله پس از بحران آسیای بسیاری از ناظران غربی، سرمایه‌داری دوستانه و رابطه‌ای (Crony Capitalism) را یکی از عوامل اساسی بروز بحران برشمردند عاملی که محصول اجتناب‌ناپذیر ارزش‌های آسیایی معرفی می‌شد. حتی برخی از محققان پارا از این هم فراتر گذاشته و نوشته‌اند «امروز ارزش‌های آسیایی و بال‌گردن آسیا شده است». این نکته انکارناپذیر است که پارتی‌بازی، دوست‌پروری و سرمایه‌داری

رابطه‌ای یکی از عوامل تعیین بحران آسیا بود و اگر چه رابطه سالاری (که البته منحصر به شرق آسیا نیست) عامل مشخص شکست جوامع آسیایی بوده است، اما باز هم باید قبل از مشخص کردن آن به عنوان نتیجه اجتناب‌ناپذیر بعد اخلاقی، ارزش‌های آسیایی، اندکی بیشتر ارزش‌ها، فرهنگ و نهادهای آسیا را بررسی کرد.

آقای «کیم دای جونگ» رئیس جمهور کره جنوبی معتقد است که مشکلات اقتصادی آسیا را باید در ناتوانی آنان برای حرکت به سمت دموکراسی جستجو کرد. مثلاً از عمر معرفی دموکراسی به شبه جزیره کره نزدیک به پنجاه سال می‌گذرد اما ناتوانی نظام‌های حکومتی در برقرار ساختن حکومت قانون به عنوان مهم‌ترین ویژگی حکومت‌های ملی و مردمی، درخور تأمل است. بنابراین اگر چه در سخن ادعاهای دموکراسی مطرح می‌شود اما واقعاً به اصول دموکراسی عمل نمی‌شود. از ابتدایی‌ترین اصول دموکراسی و جامعه دموکرات، شفافیت و رقابت منصفانه است به گونه‌ای که این دو اصل در مدیریت امور دولتی و تجاری جدی گرفته شود. اگر واقعاً حکومت‌ها به این اصول معتقد باشند و خود را ملزم به حرکت در این مسیر ببینند در واقع هیچ جایی برای مانور رابطه سالاری باقی نمی‌ماند. بنابراین در صورت رعایت نکردن

برای دموکراسی مناسب نیستند. اما واقعیت این است که تنها با استناد به تاریخ نمی توان در این خصوص قضاوت کرد. این که گفته شود آسیا ریشه های تاریخی و فرهنگی متناسب با دموکراسی ندارد، به همان اندازه غلط است که گفته شود غرب برای پذیرش دیکتاتوری زمینه های مناسب ندارد؛ واقعیتی که تنها در قرن اخیر می توان برای آن ده ها شاهد بارز آورد.

از بُعد فلسفی به هنگام بررسی اندیشه سیاسی غرب و اندیشه سیاسی شرق و مثلاً با مقایسه نظریات «جان لاک» غربی و «منسیوس چینی» (فیلسوف قرن اول میلادی) درمی یابیم که عمده ترین تفاوت نظر این دو فیلسوف در نوع مشروعیت حاکم است. به اعتقاد لاک مشروعیت حاکم از جانب مردم و وی مجری دستورالعملی است که مردم در اختیار او قرار می دهند و چنانچه از این دستورالعمل تخطی کند مردم می توانند او را برکنار کنند. منسیوس چینی نیز معتقد است که مردم می توانند چنانچه حاکم از مسیر صحیح حکومت کردن خارج شود علیه او قیام و برکنارش کنند، اما او حاکم را «فرزند بهشتی» می خواند و مشروعیت او را «الهی» می داند. این نکته ای است که بسیاری بر آن تأکید می ورزند، اما واقعیت این است که جان لاک نیز به هنگام حل مسئله مشروعیت چنین نظر

این اصول می توان ادعا کرد که دولت های غیردموکراتیک مشکل سازند، نه ارزش های ناسازگار با اصول دموکراسی.

این نظریات رییس جمهور کره جنوبی را در مقابل شخصیت هایی چون «ماهااتیر محمد» و یا نخست وزیر سابق سنگاپور قرار می دهد. در واقع شخصیت های یاد شده معتقدند که اساساً مفهوم دموکراسی غربی با فرهنگ سنتی آسیای شرقی است و از این طریق در واقع به دنبال توجیه نقش غیردموکراتیک خود هستند. اما رییس جمهور کره جنوبی بر این باور است که ارزش های آسیایی و اصول دموکراسی هیچ گونه ناسازگاری ندارد بلکه مشکل را باید در حکومت های این منطقه جستجو کرد. بنابراین وی به جای ارزش های آسیایی حکومت های آسیایی را مسبب بروز بحران در این بخش از جهان می داند. اما به هر حال چنین نگرشی نیز سوالی جدی را باقی می گذارد و آن این که چرا جوامع آسیایی از تأسیس نظام های حکومتی مطابق با اصول دموکراسی ناتوان بوده اند. بنابراین باز هم به نقطه اول بازمی گردیم. باید ماهیت رابطه بین ارزش، فرهنگ و دموکراسی را به جد بررسی کرد.

از آن جا که تاکنون دموکراسی یک پدیده غربی محسوب شده است بلافاصله این نتیجه گرفته می شود که جوامع آسیایی و آفریقایی

می دهد که چون خدمت به خلق، خدمت به خداست، پس حرکت حاکم در مسیر دستورالعمل تعیین شده از سوی مردم در واقع تأمین نظر خداوند است. بنابراین فرهنگ غرب نیز اگر چه دولت و کلیسا را از یکدیگر جدا می کند اما با یک واسطه برای حکومت مشروعیت الهی قائل است. بنابراین نمی توان گفت که این تفاوت ناچیز موجب می شود که غرب توانایی حرکت به سمت دموکراسی، اقتصاد بازار و توسعه را دارد و شرق چنین توانایی هایی ندارد. لذا بیش از آن که بر تفاوت ارزش های شرق و غرب به هنگام قضاوت در زمینه چگونگی حرکت جهان (اعم از شرق و غرب) به سمت توسعه و دموکراسی تأکید شود، باید به ارزش های مشترک و اصول پایه ای توجه کرد که می تواند مردم سراسر جهان را به یکدیگر متصل کند.

اصول دموکراتیک

سه اصل را می توان اصول اساسی دموکراسی معرفی کرد: رقابت منصفانه، توانایی محاسبه و امکان حساب کشی و شفافیت. این سه اصل تنها در یک صورت می تواند از حالت ارزش هایی درخور احترام به نهادهای مستحکم اجتماعی تبدیل شوند؛ حاکمیت قانون.

در جوامعی نظیر جوامع آسیایی که نظام

متمرکز قدرت دارند. فساد و سوء استفاده از قدرت بیشتر گسترش می یابد. اما در عین حال به استثنای موارد نادر در اغلب موارد چنانچه فساد حکومت از مرزی عبور کند، آن نظام جای خود را به نظامی جدید می دهد. لذا این منطق غربی که قدرت به فساد متمایل است و تمرکز کامل قدرت به فساد کامل منجر می شود در خصوص آسیا صادق نیست. منطقی که حکومت قانون را در غرب با نظام انتخابات همراه کرده است. اما به هر حال چه در غرب و چه در شرق مردم در اصل این حق را دارند که به دلایل مختلف و با منطق های گوناگون حکومت ها را جابه جا کنند. اما این تصمیم در شرق بسیار دیرتر از غرب اتخاذ می شود. واقعیت این است که در آسیا می توان ریشه هایی تاریخی را یافت که نشان می دهد آسیایی ها - بویژه حکومت های آسیایی - شرایط را به گونه ای فراهم می آورند که امکان رقابت منصفانه و فرصت های برابر برای حکومت کردن وجود داشته باشد؛ به این ترتیب که مثلاً در هزار سال گذشته در چین و کره همواره مسئولان حکومتی تلاش کرده اند تا حتی الامکان بهترین امکانات آموزشی و تربیتی را برای فرزندان خود فراهم آورند و از این طریق شایستگی آنان را برای تصدی مسئولیت های حکومتی افزایش دهند تا آنجا که نه به سبب خویشاوندی بلکه به سبب

حرکت در صورتی امکان می‌یابد که گروهی «نخبه خوب» وجود داشته باشند که اولاً خوب حکومت کنند و ثانیاً خوب خانواده‌هایشان را برای دورهای بعدی آماده سازند. لذا به این سبب که در آسیا خوب بودن اصل است نه فقط مقبول بودن، مهم‌ترین اصل برای حاکمیت دموکراسی واقعی در این منطقه، قبل از شفافیت، رقابت منصفانه و توانایی حساب‌کشی، حکومت قانون است و قانون‌گرایی پیش فرض اولیه موفقیت در مؤثر ساختن ارزش‌ها و اصول دموکراتیک آسیایی است.

مشکل دوم آسیا به فرهنگ خانواده گسترده بازمی‌گردد. فرهنگی که مردم را متقاعد می‌سازد که تنها در برابر اعضای خانواده مسئول باشند و به آنان اعتماد کنند. در چنین اوضاعی قبل از هر اصلی حفظ حریم خانواده بزرگ برای مردم ارجحیت دارد. موضوعی که سرانجام حکومت قانون و حرکت به سمت دموکراسی را با مشکل مواجه می‌کند. ضمن این که در عین حال ایجاد ضمانت‌های لازم برای پذیرش قانونمندی راه حل نهایی این معضل نیز هست.

علی فکری *

شایستگی در صدر جامعه خود قرار گیرند. ضمن این که آسیایی‌ها برای جلوگیری از فاسد شدن دستگاه‌های حکومتی عامل دیگری نیز دارند. این حکایت در شرق آسیا معروف است که در چین کسی قصد رشوه دادن به یک مسئول حکومتی را داشت و استدلال کرد که کسی از این موضوع خبر ندارد اما پاسخ شنید که نه! چهار شخص باخبرند: من، تو، زمین و خداوند.

اکنون این سؤال مطرح می‌شود که اگر ارزش‌های آسیایی با دموکراسی منافاتی ندارند و اصول دموکراتیک در آسیا نیز سابقه تاریخی و منحصر به غرب نبوده است، پس چرا این ارزش‌ها و اصول در آسیا در مسیر دموکراسی بروز نکرده است؟ با پاسخ دادن به این سؤال می‌توان به گشودن مسیری برای بحث‌های آینده به یک جمع‌بندی اجمالی رسید:

منبع مشروعیت در آسیا و غرب به رغم تفاوت اندک، نتایج جدی مختلفی را به دنبال نمی‌آورد. اما چند نکته آسیا را از غرب متمایز می‌سازد در دموکراسی غربی حکومت مردم برای مردم است و آنان انتخاب می‌کنند، اما در شرق خوب حکومت کردن اصل است و این